

موضوع : «جوهر فردیت خود، هرزه به افراد مده»

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴

خداوند یکتاست. انسان نیز به عنوان امتداد خدا، یکتاست و روح او فرد است.

نه جسمیم این زمان، ما روح فردیم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۲۸

ما به محض ورود به این جهان، انسان ها و چیزهای متعددی را دیدیم و اینگونه از فضای وحدت به کثرت افتادیم. زیاد شدن اشیا و افراد برایمان مهم شد، طوریکه زندگی مان را با جمع تعریف کردیم: مثل فرزند یک خانواده سرشناس بودن، عضویت در گروه خاص، دوستان زیاد داشتن و ... در نتیجه قدرت را در جمع دانستیم، فکرمان را از جمع گرفتیم و در جمع احساس امنیت کردیم.
تا اینکه مولانا نگاه عمیق تری را به ما آموخت:

ای چراغ و چشم عالم، در جهان فرد آمدی

تا در اسرار جهان تو صد جهان پرداخته

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۶۸

ای انسانی که چشم و چراغ این جهان هستی، تو تنها به این جهان آمده ای و از طریق مرکز عدم به زندگی وصل هستی و همین اتصال به تو کمک می کند تا راه را از چاه تشخیص دهی و زندگی را با خرد خداوند اداره کنی. این حالت یعنی انطباق هوشیاری بر هوشیاری. همانند یک درخت که به ریشه اش متصل است و این ریشه موجب شکوفایی، رشد و ثمربخشی اش می شود نه اینکه از درختان دیگر بخواهد که به او کمک کنند تا میوه بدهد.

با این بینش، ما خودمان را محتاج جهان و انسان ها نمی بینیم و نیازمندی ما به جهان صفر می شود.

حُسنِ غریبِ تو مرا کرد غریبِ دو جهان

فردی تو چون نکند از همگان فرد مرا؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۳

حفظ این فردیت به معنای دور شدن از اجتماع و افراد و هوشیار و آگاه و نبودن نسبت به آنچه که پیرامون ما اتفاق می‌افتد نیست، بلکه در این حالت کیفیت روابط ما عالی می‌شود، فقط ما به این یقین رسیده ایم که تنها فضای یکتایی است که مرکز تمام امکاناته. تنها این فضاست که عقل می‌دهد، هدایت می‌کند، حس امنیت دارد و پشت هر کار ما قدرتش جاری است. درک این موضوع برای ذهن همانیده مشکل است و برای همین هست که من های ذهنی، انسان هایی با مرکز عدم را خوار می‌پندارند و کار آن ها را بی ارزش تلقی می‌کنند، در حالیکه آنها از حضرت حق جمعیتی عظیم دارند.

هر پیمبر فرد آمد در جهان
فرد بود و صد جهانش در نهان
ابلهانش فرد دیدند و ضعیف
کی ضعیف است آن که با شه شد حریف
ابلهان گفتند: مردی بیش نیست
وای آن، کو عاقبت اندیش نیست

مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۵۰۵، ۲۵۰۷ و ۲۵۰۸

پس فضای یکتایی برای افرادی که زحمت نمی‌کشند تا مرکز خود را از همانیدگی ها پاک کنند، نا آشناست و نمی‌توانند انسان هایی با مرکز عدم را شناسایی کنند و وقتی به این افراد می‌رسند انتقاد و عیب جویی می‌کنند که چرا در جمع من های ذهنی حاضر نمی‌شوند، چرا دلیل کارهایی که انجام می‌دهند را نمی‌گویند، چرا نمی‌ترسند، چرا حرص بدست آوردن ندارند، چرا سوال نمی‌کنند و ناراضی نیستند، چرا چشم دلشان سیر است ... و هزاران چرای دیگر که من ذهنی با خود حمل می‌کند.

قال و حالی از وراي حال و قال
غرقه گشته در جمال ذوالجلال
غرقه ای نی که خلاصی باشدش
یا به جز دریا، کسی بشناسدش

مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۱۲ و ۲۲۱۳

پس افراد زنده به زندگی فقط توسط خود زندگی یا انسان های زنده به او شناخته می‌شوند و این احساس را دارند که مدت های زیادی است که یکدیگر را می‌شناسند، حتی نگاه این افراد با هم حرف می‌زند و بودنشان در کنار یکدیگر از طریق قانون سینرزی حضور را بالا می‌آورد و این جمع است که رحمت است، این جمع است که نظم

و سامان ایجاد می‌کند، این جمع است که تاریکی را کنار می‌زند و با همنشینی شان، اسرار بسیاری مکشوف می‌گردد.

یار را با یار چون بنشسته شد
صد هزاران لوح سر دانسته شد
مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۱

در نتیجه هرکس می‌بایست به تنهایی روی خودش کار کند تا به یکتایی زنده شود و تجربیات شخصی و روحی اش را با دیگرانی که روی خودشان کار می‌کنند به اشتراک بگذارد. با درک این موضوع که مسیر بازگشت به فضای یکتایی لا انساب است و عاشق تنهاست، ما دیگر قصد تغییر دادن کسی را نداریم چراکه زندگی در حال کار کردن روی مرکز تک تک ماست تا ما را از دام همانیدگی‌ها آزاد کند و به قول خانم فریبا:

هر یک از ما فصلِ پروازش جدا
فصلِ ما را می‌شناسد آن خدا
(نام شعر : من به آن ریسمان آویختم - برنامه ۷۹۳)

پس از تنهایی فرار نکنیم و به چیزها و آدم‌ها پناه نبریم چرا که ما مجهز به شمشیر دولت و برات حضور هستیم تا آن مبارک ساعت و لی مع الله وقت این لحظه را تجربه کنیم.

هر که براتِ حفظِ ما دارد در زه قبا
در بر و بحر اگر رود باشد راد و محترم
مولوی، دیوان شمس، ترجیعات هجدهم

همینطور آورده شده است که حضرت رسول برای مقابله با من‌های ذهنی از خدا یاری خواست و از طرف خداوند این پیغام می‌آید که سپاهیان روی زمین چه ارزشی دارند در حالیکه مرکز بی‌نهایت شده‌تو، مافوق فلک است و حضور تو ماه من ذهنی را دو نیم می‌کند و این فلک هست که دور حضور تو می‌گردد.

احمدا خود کیست اسپاه زمین
ماه بین بر چرخ بشکافش جبین
تا بداند سعد و نحس بی خبر
دور تست این دور نه دور قمر

مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۵۳ و ۳۵۴

پس باید در جهتِ حفظِ جوهرِ فردیتِ خودمان تلاش کنیم و مراقب باشیم منِ ذهنی خودمان و من های ذهنی جمع راه ما را نزنند. هر چقدر که با تسلیم و صبر در این راه پیش می‌رویم، همانندگی های بیشتری را شناسایی می‌کنیم در نتیجه فضای درونمان بازتر و اعتماد ما به زندگی بیشتر می‌شود.

عاشق شده ای ای دل سودات مبارک باد
از جا و مکان رستی آن جات مبارک باد
از هر دو جهان بگذر تنها زن و تنها خور
تا مُلکِ مَلک گویند تنهات مبارک باد
مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۲۳

با سپاس فراوان
سمانه از تهران